

آموزش و بیکاری فارغ‌التحصیلان

نوشتهٔ یدالله مهرعلی‌زاده

اشتغال فارغ‌التحصیلان یکی از مسائلی است که همواره مورد توجه برنامه‌ریزان آموزشی در کشورهای مختلف بوده است. این توجه هم به لحاظ اهمیت بازار کار به عنوان مرکز ثقل توسعه اقتصادی و اجتماعی است و هم به لحاظ نقشهای اجتماعی می‌باشد که به افراد فارغ‌التحصیل برای نیل به اهداف توسعه کشور محول می‌گردد. (کارنوی، ۱۹۷۹ ص ۱۰)

در این مقاله مسئلهٔ بیکاری و ماهیت آن توصیف و رابطه بین آموزش و اشتغال تحلیل می‌شود، دلائل بیکاری فارغ‌التحصیلان مورد بحث قرار می‌گیرد و راه‌حلهایی برای از بین بردن بیکاری پیشنهاد می‌گردد.

۱- مسئلهٔ اشتغال فارغ‌التحصیلان

بسیاری از کشورهای جهان، آماری راجع به سطح بیکاری با توجه به وضعیت شهروندان در دسترس ندارند. سازمان بین‌المللی کار (ILO) یکی از سازمانهای تخصصی سازمان ملل متحد است که آمارهایی راجع به بیکاری برحسب مشاغل مختلف در کشورهای مختلف که چنین آمارهایی را در اختیار دارند، منتشر می‌سازد. به ترتیب دو گروه شغلی:

۱- گروه فنی، حرفه‌ای و کارگران وابسته

۲- کارگران مدیریتی، اجرایی و اداری بیشترین فارغ‌التحصیلان را تشکیل می‌دهند، که با موفقیت سطوح آموزش را به اتمام رسانده‌اند.

موقعیت بیکاری این دو گروه تا اندازهٔ زیادی موقعیت بیکاری فارغ‌التحصیلان را نشان می‌دهد. براساس آمارهای ILO تعداد بیکارانی که تجربه، اشتغال قبلی را در این گروه

شغلی داشته‌اند در کلیه کشورهای صنعتی با اقتصاد بازار آزاد و بسیاری از کشورهای در حال توسعه از سال ۱۹۷۰ افزایش یافته است. در آلمان فدرال تعداد بیکاران گروه حرفه‌ای از ۹۷۸۰۰ تن در سال ۱۹۷۵ به ۲۲۷۳۰۰ تن در سال ۱۹۸۴ و در یونان از ۱۱۵۶ تن در سال ۱۹۷۵ به ۴۳۳۳ تن در سال ۱۹۸۴ برای همین گروه، در آمریکا از ۷۱۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۷۵ به ۷۵۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۴، در هندوستان از ۵۱۹۰۰۰ تن در سال ۱۹۷۵ به ۹۸۶۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۳ برای هر دو گروه فنی و حرفه‌ای، در کره از ۱۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۷۵ به ۳۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۴، در ونزوئلا از ۱۳۵۷۰ تن در سال ۱۹۷۵ به ۵۱۵۳۰ تن در سال ۱۹۸۴ افزایش یافته است که صرفاً مثالهایی از سالنامه آماری سازمان بین‌المللی کار (ILO) هستند (۱۹۸۵).

مبالغ هفتگی برای آموزش این فارغ‌التحصیلان صرف شده است که می‌توانست به شکل دیگری برای برنامه‌های تولید و ایجاد شغل سرمایه‌گذاری گردد. این وضعیت نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی نیز مسئله بیکاری را حادتر نموده است.

۲- تعریفی بیکاری و کم‌کاری

ارقام فوق‌الذکر براساس تعریف کلی بیکاری توسط سازمان بین‌المللی کار (ILO) مورد استفاده قرار گرفته است، و کلیه افراد بالاتر از سن خاصی را شامل می‌گردد که در روز خاصی یا برای هفته مشخصی در یکی از طبقه‌بندی‌های زیر قرار داشته‌اند.

الف. افرادی که قرارداد کار آنها به اتمام رسیده یا موقتاً فسخ شده است و کسانی که فاقد شغل و بدنبال کاری برای دستمزد یا منفعت بوده‌اند.

ب. اشخاصی که در دوره خاصی برای کار در دسترس بوده (بجز اقلیت بیمار) و برای دستمزد یا مزایای آن بدنبال کار بوده‌اند. ولی در گذشته اصلاً کارگر یا شاغل نبوده‌اند (کارفرمایان قبلی) یا کسانی که بازنشسته بوده‌اند.

ج. افراد فاقد شغل یا کسانی که اخیراً وارد بازار کار شده و در پی یافتن کار تازه‌ای در دوره بعد از زمان سرشماری هستند.

د. افراد فاقد دستمزد که به کار فصلی می‌پردازند.

گروههای ذیل توسط سازمان بین‌المللی کار مورد توجه نبوده‌اند.

الف. افرادی که در صدد راه‌اندازی مؤسسه یا کار شخصی هستند اما هنوز کار آنها به اتمام نرسیده است و به دنبال کار نبوده‌اند.

ب. اعضای از خانواده‌ها که شاغل نبوده و جویای کار نمی‌باشند.

این تعریف بیکاری، صرفاً اهمیت آن را آشکار می‌سازد، و حجم زیاد کم‌کاری را در کار نیمه وقت رسمی و بهره‌برداری کمتر از مهارتها و تواناییهایی که در شغل وجود دارد، نشان نمی‌دهد. لذا سازمان جهانی کار دو نوع کم‌کاری را مشخص ساخته است: «کم‌کاری آشکار» که شامل زمان کار کمتر است و کم‌کاری نهان که مشخصه افرادی می‌باشد که به طور طبیعی درآمدهای کمتری دارند و مشاغلشان فرصت استفاده کامل از مهارتها و تواناییها را به آنها نمی‌دهد، یا افرادی هستند که در مؤسسات یا واحدهای اقتصادی شاغل بوده‌اند و بهره‌برداری آنها به طور عادی پایین است.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کم‌کاری فارغ‌التحصیلان مسئله‌ای جدی‌تر از بیکاری آشکار فارغ‌التحصیلان است. در فیلیپین در سالهای ۱۹۷۰ بیکاری آشکار فارغ‌التحصیلان وجود نداشت. و از هر چهار نفر شاغل یک نفر کارگر نیمه‌وقت رسمی بود که مثالی از کم‌کاری آشکار است.

تحقیقات نشان داده است در سریلانکا حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر از فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی دانشگاه با توجه به تخصصی که داشتند می‌توانستند نیازهای آموزشی را در سطح متوسطه برطرف نمایند، اما به کار دفترداری مشغول بوده‌اند که این مثالی است از کم‌کاریهای پنهان.

در بنگلادش براساس بررسی کمیسیون برنامه‌ریزی بیش از ۶۱۰۰۰۰ نفر از تحصیل کرده‌های جویای کار استخدام شده‌اند (با داشتن مدرک دیپلم و لیسانس) و ۱۸۹۰۰۰ نفر از آنها در جاهایی استخدام شده بودند که از تخصصشان استفاده‌ای بعمل نمی‌آمد.

کشورهای صنعتی نیز از کم‌کاری رنج می‌برند. براساس تحقیقی در آمریکا حدود

الی ۱/۳ از نیروی کار فارغ‌التحصیلان دانشگاه مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد. (برگ و فریدمن ۱۹۷۷ ص ۳۰-۲۴).

بیکاری آشکار در کشورهایی که اشتغال تضمین شده وجود دارد دیده نمی‌شود، اما کم‌کاری بالاخص از نوع پنهان، یک پدیده عمومی است. این روند در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیده می‌شد. کم‌کاری به صورت عدم جایگزین مناسب فارغ‌التحصیلان نیز در کشورهای آفریایی وجود دارد.

۳- نرخ و زمان بیکاری

علاوه بر انواع متفاوت بیکاری، تمایز مهم دیگری می‌توان بین جنبه‌های مختلف بیکاری یعنی نرخ و زمان تصور نمود. نرخ بیکاری عبارت است از درصد بیکار در یک جمعیت خاص و زمان بیکاری مدت زمانی است که فرد بیکار بوده است و معمولاً به صورت نرخهای جذب X ساله، بعد از فارغ‌التحصیلی را شامل می‌گردد. به عبارت ساده‌تر، میانگین سالها یا ماههای بیکاری بعد از فراغت از تحصیل است. تحقیقات انجام شده توسط مؤسسه بین‌المللی برنامه‌ریزی آموزشی (IIEP) یونسکو و مطالعه تحقیقات دیگر، روابطی را بین نرخ بیکاری و سطح آموزش نشان می‌دهد. در بسیاری از موارد رابطه به شکل منحنی زنگوله‌ای (U شکل) است که در وسط آن فارغ‌التحصیلانی که از نظر آموزش در سطح متوسط هستند قرار دارند. اینها بیشتر در معرض مسئله بیکاری قرار دارند. (ساخار و پولوس ۱۹۷۳، ساخار و پولوس و سانایال ۱۹۸۱). اما موارد استثنائی نیز وجود دارد. برای مثال، نرخهای بیکاری ایتالیا در سال ۱۹۷۸ در مورد گروه سنی کمتر از ۳۰ سال با سطح آموزش آنها رابطه مثبت داشته است، و نرخهای بیکاری فارغ‌التحصیلان آموزش عالی و متوسطه دو و نیم برابر بیشتر از کسانی بوده که مدرکی کمتر از آموزش متوسطه داشته‌اند. از طریق دیگر در همین سال (۱۹۷۸) نرخ بیکاری گروه سنی ۱۶-۲۴ ساله بیسواد آمریکا ۳/۶ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه و ۱۶/۶ درصد مردودین دبیرستان بوده است (دی فرانکو ۱۹۸۱). بیکاری در کشورهای کنیا و کلمبیا نیز به همین صورت است (بلاوگ ۱۹۷۳ ص ۹). رابطه معکوس بین بیکاری و بیکار و مدرک تحصیلی نشان دهنده نظریه منتظران کار است، و

بر این اساس آموزش یکی از ویژگیهای اساسی می باشد که کارفرمایان در طبقه بندی کارگران بالقوه در رابطه با هزینه های کارآموزی از آن استفاده می کنند. این استدلال در مورد افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی نیز صادق است.

درخصوص مدت بیکاری فارغ التحصیلان، شواهد نشان می دهد که تابع سن بشدت در حال کاهش است، و اساساً مسئله تازه ای است و تقریباً هر فارغ التحصیلی بعد از مدت زمانی شغلی بدست می آورد. برای مثال، براساس بررسی یونسکو در سال ۱۹۷۰ بیش از ۹۰ درصد فارغ التحصیلان کشور زامبیا در اولین ماه بعد از اتمام تحصیل به استخدام درآمده اند... (سانیال، ۱۹۸۷) بررسی دیگر یونسکو نشان می دهد ۸۹ درصد فارغ التحصیلان کشور فیلیپین در سال ۱۹۷۸ یک سال بعد از فارغ التحصیلی شاغل شده اند و ۶۲/۴ درصد از دانشجویان آموزش عالی در کشور مصر نیز انتظار داشتند یک سال بعد از فراغت از تحصیلی شغلی بدست آورند. در همین کشور مدت انتظار برای پیدا کردن اولین شغل در رشته های مختلف متفاوت است. مثلاً براساس بررسی سال ۱۹۷۴ در کشور سودان، فارغ التحصیلان حقوق برای بدست آوردن شغل مدت زمان بیشتری انتظار کشیده اند، درحالی که فارغ التحصیلان علوم پایه، مهندسی، و کشاورزی به طور متوسط زمان کمتری برای دستیابی به شغل در انتظار بوده اند (سانیال، ۱۹۸۷، ص ۱۷۴).

۴- رابطه آموزش - اشتغال

توصیف فوق الذکر پیرامون مسئله بیکاری فارغ التحصیلان ما را به سوی این تفکر سوق می دهد که بین آموزش و بیکاری فارغ التحصیلان رابطه ای وجود دارد که می تواند به عنوان چهارچوب کلی رابطه بین آنها مورد توجه قرار گیرد. رابطه فوق اخیراً توجه محققین را در زمینه های آموزش و اقتصاد به خود معطوف داشته است. لذا می تواند اختلاف نظرهایی را به همراه داشته باشد.

یک دیدگاه معتقد است که آموزش، افراد ماهری برای توسعه و اداره اقتصاد و خدمات مربوط به آن تربیت می کند، لذا سرمایه گذاری در آموزش یک سرمایه گذاری در سرمایه، انسانی قلمداد می گردد. این دیدگاه به نظریه سرمایه انسانی معروف است.

دیدگاه دوم بر آن است که آموزش نه تنها مهارتهایی برای عمل به وظایف حرفه‌ای متفاوت فراهم می‌سازد، بلکه موجبات اشاعه ارزشهای اجتماعی برای تحریک پذیری جامعه را بوجود می‌آورد، و آموزش به عنوان یک ابزار پالایشی برای انتخاب مصلح‌ترین افراد شاغل عمل می‌کند.

دیدگاه سوم اظهار می‌دارد که بهره‌وری ناشی از شغل می‌باشد، نه از شاغلان اشخاص با معیارهایی استخدام می‌شوند که ممکن است با آموزش ارتباط داشته باشد؛ اما آموزش تعیین‌کننده بهره‌وری نمی‌باشد. این پدیده نظریه تقسیم‌بندی بازار کار نامیده می‌شود. دیدگاه چهارم که با دیدگاه سوم در ارتباط است، اندیشه انطباق آموزش با اشتغال است، این فکر نادرست صرفاً در اذهان فارغ‌التحصیلان وجود دارد و کاربرد آن در زندگی واقعی بسیار ناچیز است.

عمل معمولی استخدام فارغ‌التحصیلان برای مشاغل خاص براساس مدارک آموزشی ویژه باعث می‌گردد تا آنان چنین مشاغلی را حق خود تصور کنند. (لوین ۱۹۸۷ ص ۱۶۲).

چهار دیدگاه فوق را در واقع می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد. اولین گروه که معتقد به تأثیر آموزش بر توسعه اقتصادی و اجتماعی هستند و دومین گروه در رابطه با این نقش آموزش تردید دارند. ذکر این نکته ارزشمند است که گسترش آموزش عالی در کشورهای در حال توسعه و صنعتی در سالهای ۱۹۶۰ عمده‌تاً "مورد حمایت گروه اول بوده و در سالهای اخیر است که نقش بخش اشتغال و کارفرمایان در تغییر بازار کار، بالاخص در کشورهای صنعتی شناخته شده است. به هر حال، شواهد تجربی حمایت از نظریه تقسیم‌بندی و برداشت نادرست از انطباق بین آموزش و اشتغال برای نادیده گرفتن نقش آموزش در توسعه اقتصادی و اجتماعی بالاخص برای کشورهای در حال توسعه هنوز کافی نمی‌باشد.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه قبل از جریان تجارت به شیوه غربی و تمدن صنعتی، دارای اقتصادی اساساً "معیشتی بودند. وظیفه اولیه جامعه تولید مهم‌ترین نیاز پایه یعنی تولید غذا بود و کلیه حرفه‌ها و مهارتهای قدیمی این وظیفه اساسی را حمایت می‌کردند. تمام خدمات ضروری برای زندگی معیشتی توسط گروههای اجتماعی

مختلف تأمین می‌گردید. نظام آموزشی ویژه براساس عناصر تفکیک ناپذیر اجتماعی سازی فردی طراحی شده و کارآموزی فرد برای یادگیری یک مهارت خاص و نظام ارزشی جامعه بود. در رابطه با آموزش و تربیت فرد برای زندگی، کار و آشنایی او با قوانین اجتماعی خانواده، محیط کار، مراکز رسمی یادگیری و مؤسسات مذهبی سهیم بودند. دنیای کار به سختی از دنیای آموزشی مجزا می‌شد.

حتی در طول دوره‌ای که بسیاری از کشورهای در حال توسعه زیر سلطه استعمار بودند، همین نظام در بسیاری از کشورها متداول بود، بالاخص در نواحی روستایی که قسمت اعظم مردم زندگی می‌کردند و مستشاران خارجی که حامل تمدن غرب بودند نتوانستند بر آنها تأثیری بگذارند. اما، در نواحی شهری که بخش مدرن اقتصادی - خرد یعنی بخش دولتی و تجاری وجود داشت، مستشاران خارجی به کارکنان محلی در سطوح پایین نیاز داشتند و کارگران را در مؤسسات آموزشی که مطابق نیازهای مستشاران پایه‌ریزی شده بودند، آموزش می‌دادند.

نظام آموزش رسمی که این کارکنان را تربیت می‌کرد نخبه‌گرا بود و عموماً "زبان آموزش، زبان مستشاران استعمار خارجی بود. آموزش عالی از نظر کمیت محدود شد و منحصر" به تأمین نیازهای مستشاران توجه مبذول گردید.

همچنین، بخش مدرن سازمان یافته در رابطه با نیروی کار، اتمام یک برنامه آموزشی را به عنوان پیش نیاز استخدام در نظر داشت. قضاوت و درجه‌بندی کارگران براساس نوع و مدت آموزش آنها مورد توجه قرار گرفت. هم‌اکنون آموزش و اشتغال بایکدیگر در ارتباطند؛ و لیکن ارتباط اصلی آنها از بین رفته است، و دنیای آموزش متفاوت از دنیای کار می‌باشد.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه به هنگام استقلال مجبور شدند نظامهای آموزشی خود را گسترش دهند. از آنجایی که تلاش برای توسعه از یک طرف و مهاجرت نیروهای متخصص سطح بالا از طرف دیگر، به لحاظ کمی تقاضای زیادی برای آموزش عالی بوجود آورده این روند موجب شده تقاضا بر عرضه فزونی یابد و رشته‌های آموزش عالی ویژه‌ای مورد توجه قرار گیرند که به نوبه خود این رویه باعث شده اقدام کمتری راجع به بیکاری صورت گیرد.

چنین استدلال می‌گردید که توزیع درآمد و اشتغال تلویحا" مسائلی هستند که از طریق گسترش سریع اقتصاد و تحرک فقر با استفاده از فرصت‌های آموزشی بیشتر قابل حل است. همچنین در آن زمان توسعه کشاورزی کانون توجه بود، زیرا بخش کشاورزی قادر بود با نیروی کار غیرماهر ادامه یابد. برنامه‌ریزان و سیاستمداران چنین می‌پنداشتند که فقط رشد اقتصادی پویا می‌تواند انبوه بیکاران را جذب و اقتصاد را به سمت «خیز» حرکت دهد. و اعتقاد بر آن بود که این روش منجر به استمرار رشد اقتصادی افزایش مصرف، و بهبود شرائط کلی اقتصادی مردم می‌گردد.

اقتصاددانان معتقد بودند که سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی عامل مهمی برای رشد اقتصادی می‌باشد. گرچه نرخهای بازده چنین سرمایه‌گذاریهایی بسیار دقیق محاسبه شده و گاهی اوقات به قضاوتی است و نشان می‌دهد که برحسب بهره‌وری، نرخ بازده هزینه‌های آموزشی بالا بوده است، اما سرمایه‌گذاریها در جاهای دیگر این گونه نبوده است. لذا منابع مالی زیادی در آموزش سرمایه‌گذاری شد و از این منابع مؤسسات آموزش عالی سهم زیادی داشتند، سهمی که به خاطر مابه‌التفاوتهای دستمزد توجیه شده و به نوبه خود بواسطه مابه‌التفاوتهای آموزشی مشروعیت یافته بودند و علاوه بر دلایل اقتصادی، عوامل سیاسی و اجتماعی نیز برگسترش آموزش عالی تأثیر داشتند. میزان این گسترش در ذیل توصیف شده است.

۵- رشد آموزش عالی

گسترش آموزش عالی در سراسر جهان در دو مرحله بوده است. اولین مرحله تا سال ۱۹۷۰ ادامه داشته و دومین مرحله گسترش از سال ۱۹۷۰ آغاز شده است. براساس بررسیهای یونسکو (۱۹۸۵) ثبت‌نام جهانی در آموزش عالی (ورود به کلیه آموزشهای سطح سوم مستلزم مدارک متوسطه است) با نرخ رشد مرکب سالیانه، ۷/۱ درصد در طول سالهای ۷۵-۱۹۷۰ و با نرخ ۳/۳ درصد در سالهای ۸۳-۱۹۷۵ افزایش یافته که باتوجه به جدول یک، نرخ رشد در سالهای اخیر روندی روبه کاهش داشته است.

همچنین اطلاعات جدول نشان می‌دهند که اختلاف قابل توجهی در نرخهای

رشد در خلال دو مرحله برای قاره‌های مختلف و کشورهای گروه‌بندی شده وجود دارد. کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای صنعتی از نرخ رشد همراه با زمان برای هر دو گروه کاهش می‌یابد. کشورهای آفریقایی با ۱۰/۸ درصد در مرحله دوم (بجز کشورهای عربی) از بالاترین نرخ رشد برخوردارند. برخلاف قاره‌های دیگر، در آفریقا نرخ رشد مرحله دوم بیشتر از مرحله اول بوده است. کاهش نرخ رشد در کشورهای آمریکای لاتین قابل ملاحظه بوده است.

براحتی می‌توان مشاهده کرد که آفریقا به عنوان یک قاره پایین‌ترین نرخ مشارکت در آموزش عالی را دارد، و با توجه به نسبت ثابت نام ناخالص که اندازه‌گیری شود نرخ آن عبارت است از: نسبت تعداد کل ثبت‌نام شده‌ها در کلیه سطوح آموزش عالی، به کل جمعیت گروه سنی ۲۰-۲۴ هم‌اکنون وضعیت آسیا بالاتر از آفریقا است. این روند بیانگر آن است که: تلاشها برای کنترل آموزش عالی در کشورهای در حال توسعه صرفاً با هدف اشتغال صورت گرفته که نه مطلوب و نه انجام‌پذیر است زیرا در این کشورها به دلیل گسترش آموزشهای سطوح پایین‌تر و بازشدن درهای آموزش عالی، فشار اجتماعی استمرار می‌یابد.

یک جنبه از این گسترش بیشتر در مورد رشته‌های علوم انسانی و هنرهای آزاد به دلیل ملاحظات هزینه‌ای رخ داده است. اما این رشته‌ها مستقیماً با بخش‌های تولید اقتصادی که اشتغال ایجاد می‌کند رابطه‌ای ندارند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه کمتر از ۴۰ درصد کل ثبت‌نامها در رشته‌های علوم پایه است. براساس آمارهای یونسکو، در بعضی از کشورهای آفریقایی یعنی بوتسوانا، چاد، جمهوری آفریقای مرکزی و نیجر از کل جمعیت آموزش عالی در سال ۱۹۷۸ صرفاً "نسبت خیلی کمی در رشته‌های علوم پایه تحصیل می‌کردند. در بسیاری از کشورهای آسیا به استثناء ژاپن، این نسبت نزدیک به ۳۰ درصد است. در ژاپن حدوداً "۲۰ درصد از دارندگان مدارک لیسانس و ۴۰ درصد از دارندگان مدارک فوق‌لیسانس می‌توانند فقط به رشته‌های مهندسی بروند. حتی در آمریکا، مهندسان صرفاً "۵ درصد از فارغ‌التحصیلان هر سال تحصیلی را تشکیل می‌دهند. رشد آموزش عالی در سراسر جهان و سهم رشته‌های مختلف در کل ثبت‌نام صرفاً "تا اندازه‌ای مسئول وضعیت بیکاری فارغ‌التحصیلان است.

جدول یک

نرخهای رشد و نسبتهای ثبت نام ناخالص جهانی در سطح آموزش عالی

قاره‌ها، نواحی عمده و کشورها	درصد نرخ در سطح آموزش عالی		نسبت ثبت نام ناخالص در سطح آموزش عالی (درصد)	
	۱۹۷۰-۷۵	۱۹۷۵-۸۳	۱۹۷۰	۱۹۷۵
کل جهان	۷/۱	۳/۳	۱۱/۲	۱۳/۵
آفریقا	۱۳/۳	۸/۱	۱/۵	۲/۵
آمریکا	۷/۷	۳/۵	۲۳/۱	۲۹/۰
آسیا	۸/۳	۵/۷	۵/۹	۷/۲
اروپا	۴/۹	۱/۸	۱۷/۴	۲۰/۳
اقیانوسیه	۹/۵	۳/۱	۱۳/۹	۱۹/۷
کشورهای توسعه یافته	۵/۲	۱/۶	۲۳/۲	۲۸/۱
کشورهای در حال توسعه	۱۱/۹	۶/۵	۴/۴	۶/۲
آفریقا (بجز کشورهای عربی)	۱۰/۴	۱۰/۸	۰/۸	۱/۱
آمریکای شمالی	۵/۶	۱/۵	۴۴/۵	۵۲/۳
آمریکای لاتین	۱۷/۳	۵/۲	۶/۳	۱۱/۷
آسیا (بجز کشورهای عربی)	۸/۲	۵/۶	۶/۰	۷/۲
کشورهای عربی	۱۴/۴	۷/۳	۴/۴	۷/۱

۶- دلایل بیکاری فارغ‌التحصیلان

مهمترین دلیل بیکاری فارغ‌التحصیلان رکود اقتصادی است. میانگین کلی نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی در اقتصادهای صنعتی و کشورهای متوسط از ۵/۱ درصد و ۶/۱ درصد در طول سالهای ۷۰-۱۹۶۰ به ترتیب به ۳/۲ درصد و ۵/۵ درصد در طول سالهای ۷۹-۱۹۷۰ کاهش یافته است (بانک جهانی ۱۹۸۱). رشد اقتصادی آهسته‌تر در مقابل رشد سریعتر تقاضای فارغ‌التحصیلان مؤسسات آموزش عالی در سراسر جهان کانون بحران است. معهذالگویی رشد اقتصادی که به الگوهای سرمایه‌بر

در مقابل الگوهای کاربر توجه دارند و توسط کشورهای مختلف پذیرفته شده در مسئله بیکاری نقش دارد.

چنانچه در اقتصاد بازار آزاد دستمزدها بر پایه عرضه و تقاضای فارغ التحصیلان باشد، فارغ التحصیل بیشتر منجر به کاهش ساخت دستمزد آنان می شود و باعث می گردد که تقاضا برای آموزش عالی کاهش یابد. اما در قسمت سوم این مبحث مشاهده کردیم که در کشورهای در حال توسعه تاکنون کلیه فارغ التحصیلان بعد از مدت زمانی انتظار توانسته اند به شغلی دست یابند و احتمال اشتغال فارغ التحصیلان دانشگاهی در مقایسه با فارغ التحصیلان در کشورهای در حال توسعه توسط بخش دولتی استخدام می شوند و ساخت دستمزد بخش دولتی نمی تواند همراه با قانون عرضه و تقاضا تعدیل یابد. لذا مدت زمان انتظار بیشتر، نرخ بازده خصوصی آموزش عالی در بلندمدت را کاهش نمی دهد (بلاوک ات. ال ۱۹۶۹) از این رو تقاضا برای آموزش عالی استمرار می یابد.

برعکس در ایالات متحده آمریکا طی سالهای ۱۸۷۵-۱۹۶۹ دستمزدهای واقعی فارغ التحصیلان جدید به طور قابل توجهی کاهش یافته است (فریمن ۱۹۷۶) در نتیجه روند مثبت نام برای آموزش کالج در آمریکا بالاخص با هدف اشتغال کاهش می یابد.

این موقعیت در اروپا تا اندازه ای متفاوت می باشد، که یکی از دلایل بیکاری افزایش و بالا بودن هزینه، دستمزد است. این موضوع در افزایش نسبتاً ثابت نسبتهای کار و سرمایه مشخص می گردد. همان طور که دستمزدهای واقعی نسبت به ارزش بازده افزایش یافته است، تأثیر نامناسب بر منافع بر جای گذاشته و کاهش سودآوری منجر به رکود سرمایه گذاری و ایجاد شغل شده است. به هر حال در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از محققین معتقدند که:

«دلیل جانشینی سرمایه با کارگر، تکنولوژی جدید و قیمت های عامل است، بالاخص در صنایع بزرگ که از تکنولوژی بالایی برخوردارند، کارگر و سرمایه به طور زیادی مکمل یکدیگر هستند. در نتیجه، به احتمال زیاد نارسایی در فرآیند تجمع سرمایه موجب بیکاری می گردد، مثلاً "تأخیر سرمایه گذاری (جلاد، ۱۹۸۱).»

وجود بحرانهای اقتصادی در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۷۰ کمک زیادی به بحران بازار کار کرده است. از عوامل مهمی که زمینه بروز رکودهای اقتصادی دهه ۱۹۷۰ را فراهم ساختند.

- افزایش هزینه‌های انرژی و سوخت

- رقابت برای فروش محصولات تولید شده در بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بود. در همین سالها بیکاری و تا اندازه‌ای نرخهای کوتاه مدت بازده عمدتاً به خاطر کاهش تقاضایی است که بواسطه سیاستهای پولی انقباضی در انگلستان، آمریکا و دیگر سازمانهای همکاری و توسعه اقتصادی اتخاذ و باعث شد که نرخهای بهره افزایش یابد و از این راه سرمایه‌گذاری در صنایع ساخت کالا کاهش یافت و اساساً عمده بازارهای اشتغال در سراسر جهان با رکود مواجه شد. سیاستهای پولی انقباضی عمدتاً به عنوان عکس‌العمل در مقابل جریان ناگهانی تورم جهانی است که متعاقب ضربه بسیار بزرگ قیمت انرژی و نفت خام در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ بوجود آمد و آثار آن به کشورهای در حال توسعه منتقل گردید، زیرا شرایط اعتباری در واشنگتن، نیویورک و لندن تعیین شده و برای مثال در کشورهای سنگاپور، اندونزی و مکزیک برای جلوگیری از خروج سرمایه نرخهای بهره افزایش یافت که باعث گردید وضعیت اقتصادی این کشورها دچار رکود شود.

عدم توفیق بسیاری از کشورهای در حال توسعه برای کاهش بیکاری به موازات حرکت بطئی اقتصادی ناشی از رویدادها و مسائل ویژه است. عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی این کشورها عبارتند از:

- عدم ثبات سیاسی دولتهای حاکم و خلاء یک مکانیسم برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی متناسب با تحولات اقتصادی از عوامل قابل توجه است. عدم ثبات سیاسی ناشی از اختلافات داخلی یا جنگهای منطقه‌ای است که نهایتاً عدم تصویب برنامه‌های پیشنهادی را به همراه دارد. همچنین به علت عدم وجود یک برنامه‌ریزی اقتصادی مشخص و عدم تعیین جایگاه اقتصاد و حدود و حجم فعالیت بخشهای دولتی و خصوصی مشکلاتی برای رشد اقتصادی بوجود می‌آید. این روند موجب می‌گردد که فعالیتهای دولتی به علت عدم سازماندهی و نظارت روزبروز با مشکلات فراوانتری

روبرو شوند و از طرف دیگر فعالیتهای بخش غیردولتی نیز به علت عدم هدایت صحیح در بخشهای غیرمولد متمرکزتر شوند. در همین مورد تجربه نشان می‌دهد که فقدان سیاستهای مشخص در رابطه با فعالیتهای تولیدی منجر به نارساییهایی شده است، تغییر ساختار رابطه کارفرما و کارگر با جایگزین کردن پیمانکار مخصوصاً در مؤسسات تولیدی تحت حمایت دولت، تغییر بی ضابطه و ناموزون تکنولوژی در واحدهای تولیدی دولتی منجر به بیکاری عده زیادی شده است. همچنین جنگهای منطقه‌ای بخش زیادی از منابع مالی و انسانی را که می‌تواند در خدمت رشد اقتصادی بکار گرفته شود، به هدر می‌دهد. دولتها در شرایط جنگی برای جلوگیری از تحت فشار قرار گرفتن گروههای اجتماعی آسیب‌پذیر، سیاستهای اقتصادی را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که مصرف ارزاتر را فراهم سازد. این روند با توجه به فشارهای تورمی ناشی از جنگ و اتلاف منابع مادی و انسانی و با افزایش هزینه‌های تولید و کمبود منابع اولیه، تولید و تغییر جهت سرمایه‌گذاریها از بخشهای مولد به بخشهای خدماتی و مصرفی و استمرار این سیاستها، تولید ناخالص داخلی کشورها را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در واقع روی آوردن بعضی از دولتها در چنین مواردی به سیاست عرضه کای ارزان قیمت، و از طرف دیگر عدم سرمایه‌گذاری جدید باعث می‌گردد که حتی استهلاک موجود واحدهای تولیدی نیز تأمین نگردد. در نتیجه، تحلیل رفتن توان مالی و سرمایه‌ای این مؤسسات تولیدی، آنها قدرت نگهداری حجم نامتناسب کارگران و کارکنان خود را با سطح پایین درآمدی که از تولید بدست می‌آورند، ندارند. لذا این سیاست اخراج کارگران را به دنبال دارد که موجب بیکاری تحصیل کردگان می‌شود.

عوامل اجتماعی بر بیکاری تحصیل کردگان تأثیر دارد. این تأثیر را می‌توان در چند زمینه وابسته به هم توضیح داد. رشد جمعیت باعث می‌گردد که ترکیب سی جمعیت تغییر یابد. این تغییر و افزایش جمعیت در هر سنی مشکلاتی را برای جامعه بوجود می‌آورد. همراه با رشد جمعیت تقاضای اجتماعی برای بهره‌مندی از آموزش نیز افزایش می‌یابد و هر ساله تعداد زیادی از افراد وارد نظام آموزشی می‌شوند و به فاصله چند سال فارغ‌التحصیل و به سوی بازار کار روانه می‌شوند. تعداد افرادی که هر ساله از نظام آموزشی عمومی، متوسطه و عالی فارغ‌التحصیل و وارد بازار کار می‌شوند رابطه

مستقیمی با متولدین سالهای قبل دارد. در کشورهایی که برنامه‌های مناسب از کنترل جمعیت و تنظیم خانواده وجود نداشته باشد، و همچنین رشد اقتصادی و ظرفیت اشتغال‌زایی متناسب با رشد جمعیت نباشد، این مسئله موجب بیکاری افراد تحصیل کرده در سطوح مختلف تحصیلاتی می‌گردد.

عامل اجتماعی دیگر مؤثر بر بیکاری تحصیلکردگان افزایش نرخ مشارکت نیروی کار در بین اعضای جامعه است. این موضوع عمدتاً در مورد جمعیت زنان صادق است. در کشورهای در حال توسعه در گذشته به دلیل نگرشها، سنتها و آداب و رسوم اجتماعی، نرخ مشارکت زنان پایین بوده است، اما افزایش سطح آموزشی در بین گروههای مختلف اجتماعی، از یک طرف و تحول ساختارهای فرهنگی و نگرشی جامعه و خانواده‌ها از طرف دیگر، موجب شده نرخهای مشارکت در بین زنان افزایش پیدا کند. این تمایل همچنین در بین افراد تحصیلکرده به دلیل تأخیر در ازدواج و علاقه‌مندی مادران جوان به شاغل بودن در حال گسترش است. نرخ مشارکت زنان تحصیلکرده در بازار کار به مسئله هزینه‌ها نیز ارتباط دارد. هر اندازه که افراد برای تحصیل هزینه بیشتری صرف کرده باشند، بالاخص در سطوح آموزش عالی برای بدست آوردن درآمد و جبران هزینه‌ها سعی می‌کنند علیرغم وجود هنجارهای سنتی محدودکننده وارد بازار کار شوند.

عامل اجتماعی دیگر تمرکز فارغ التحصیلان در محیطهایی مرکزی است که بررسی انجام شده نشان می‌دهد که ۵۶ درصد از فارغ التحصیلان شاغل در تهران و حومه شغل اختیار نموده‌اند. این نکته حکایت از آن دارد که مسئله رایج بیشتر کشورهای در حال توسعه، آن است که رشد و توسعه چند شهر بزرگ با امکانات نسبتاً زیاد اقتصادی و اجتماعی، سبب جذب متخصصین درجه یک به این مراکز می‌گردد. به عبارت دیگر، توزیع نامتعادل امکانات اقتصادی اجتماعی در مناطق مختلف کشور سبب توزیع نامتعادل متخصصین می‌گردد و احتمالاً "سبب کمبود مهارتها در یک منطقه و ازدیاد آنها در منطقه دیگر می‌شود.

بسیاری از صاحب‌نظران علت بیکاری تحصیلکردگان را فقدان تحصیلات و مهارتهای مورد نیاز بازار کار ذکر می‌کنند. و راه‌حل بیکاری را آموزشی بهتر و بیشتر

می‌داند. گرچه این عامل می‌تواند تأثیر داشته باشد؛ اما باید این مسئله را مورد توجه قرار داد که به طور متوسط افراد نسبت به گذشته حداقل براساس سالهای اتمام آموزشی رسمی از تحصیلات بیشتری برخوردار هستند. و در رشته‌های تحصیلی مختلف در جنبه‌های نظری و عملی تجارب زیادی بدست آمده است. تحصیلات بیشتر زمانی منجر به افزایش کارایی افراد می‌گردد که ضمن توجه به مباحث نظری، جنبه‌های کاربردی آموزشی نیز مراعات گردد. رعایت این جنبه‌ها زمانی تحقق می‌یابد که بین سطوح مختلف تحصیلات هماهنگی و تناسب لازمی وجود داشته باشد. شواهد موجود نشان می‌دهد که در اکثر کشورهای در حال توسعه ارتباط مناسبی بین سطوح مختلف آموزشی و مهارت آموزی وجود ندارد. وزارتخانه‌ها یا مراکز آموزشی در سطوح مختلف بدون هماهنگی باهمدیگر آموزشهایی را عرضه می‌دارند و با ارائه مدرک تحصیلی جواز ورود به دوره‌های بالاتر به افراد داده می‌شود. این عدم ارتباط هم تأثیر زیادی بر کاهش کیفیت معلومات تحصیلکردگان دارد و هم پدیده‌ای به نام افت تحصیلی کمی و کیفی را به همراه دارد که باعث می‌شود تحصیلکردگان به دلیل فقدان مهارت‌ها و اطلاعات انسجام یافته نتوانند در بازار کار از کارایی لازمه برخوردار شوند. مدارک فارغ‌التحصیلان انتظارات شغلی آنان را افزایش می‌دهد و لیکن در دستیابی به شغل تأثیری ندارد. عدم تناسب بین انتظارات و فرصتهای شغلی پدیده بیکاری را گسترش می‌دهد.

- عدم هماهنگی و ارتباط مؤسسات آموزش و مراکز تولیدی و کارفرمایان عامل دیگر بیکاری تحصیلکردگان است. کارفرمایان با تحصیلکردگانی مواجه می‌شوند که فاقد مهارت‌های تجربی لازم هستند؛ لذا ناگزیر می‌شوند برای آماده ساختن آنها دوره‌های کارآموزی تدارک بینند. این مسئله برای مؤسسات استخدام کننده هزینه‌هایی را بوجود می‌آورد، که مؤسسات را مجبور می‌سازد در استخدام افراد ملاکهای آموزشی ویژه‌ای را در نظر بگیرند. در بعضی از موارد کارفرمایان افراد با مدارک تحصیلی پایین‌تر را استخدام می‌کنند و از طریق آموزش ضمن خدمت، آنها را برای کار آماده می‌سازند.

- فقدان اطلاعات در مورد نیازهای بازار کار که عدم آگاهی در رابطه با سرمایه‌گذاری آموزش مناسب و عدم آگاهی از فرصتهای اشتغال را شامل می‌شود در

بیکاری فارغ‌التحصیلان مؤثر بوده است.

از دیدگاه اقتصادی تصمیمات آموزشی می‌تواند در چهارچوب سرمایه‌انسانی بررسی شوند زیرا در دانشجویان دانشی بوجود می‌آید که بواسطه افزایش مهارتهای مربوط به بازار کار از ارزش برخوردار است و افراد باتوجه بدانها جذب بازار کار می‌شوند. این تصمیم‌گیریها باتوجه به مقایسه بین هزینه‌ها و درآمدهای مورد انتظار اتخاذ می‌گردد. گرچه روشهای مناسبی برای این کار در اختیار افراد قرار ندارد؛ ولی روشهای تحلیل هزینه و فایده در این زمینه مؤثر بوده‌اند. با این حال ارزیابی درآمدها در مقایسه با هزینه‌ها ممکن است با عدم اطمینان زیاد مواجه شوند. بازده مالی آموزش رسمی جریان درآمد اضافی است که به تولید کمک می‌کند. این جریان دو فرض را به‌مراه دارد:

الف - میزان و نوع مهارت اضافی تولید شده بواسطه آموزش رسمی.

ب - ارزش‌گذاری آن مهارتها در بازار کار در آینده.

احتمال خطا در تصمیم‌گیری آموزش به کمیت و کیفیت اطلاعات افراد راجع به هر دو عنصر فوق‌الذکر ارتباط دارد. بهبود اطلاعات از مهارتهای مورد نیاز بازار کار احتمال بیکاری فارغ‌التحصیلان را کاهش می‌دهد.

همان‌گونه که «آلفرد مارشال» اقتصاددان برجسته در سالهای گذشته بیان داشته، دوره برگشت سرمایه‌گذارهای آموزشی بسیار طولانی است. کسانی که درصدد ورود به رشته‌های تحصیلی مختلف هستند، باید دورنمای ۴۰ یا ۵۰ ساله آینده را تا حد امکان بررسی نمایند. به این دلیل ارزیابی بازده‌های مورد انتظار نیازمند برآوردهایی از ارزش مهارتهای ویژه کاهش احتمال درآمدهای مربوطه در آینده و استهلاک و مانند آن بستگی دارد که این امر به اطلاعات وسیعی از بازارهای آینده نیاز دارد. این تصمیمات را والدین و جوانان می‌گیرند و این تصمیمات زمانی اتخاذ می‌شود که هنوز تجربیات مناسبی حاصل نشده است. و از آنجایی که افراد در زندگی شغلی یک یا دو بار می‌توانند تصمیم بگیرند، کسب مهارتهای تصمیم‌گیری از طریق آزمایش و خطا و تجربه برای همه افراد تحصیلکرده عملاً امکان‌پذیر نمی‌باشد. هزینه‌های اصلاح آزمایش و خطاها به اندازه‌ای زیاد است که در بعضی از موارد احتمال فرصتهای دوم و سوم را برای اکثریت

اشخاص محدود می‌سازد.

در این مورد خدمات مؤسسات اطلاع‌رسانی کاملاً احساس می‌گردد. در کلیه اقتصادهای پیشرفت، شبکه‌هایی از اطلاعات شغلی، گزینشهای تحصیلی مشاوره و راهنمایی تحصیلی و شغلی، و خدمات شغلی‌یابی به طور گسترده‌ای مشاهده می‌شود. قسمتی از آگاهیهای مربوط به بازار کار و ماهیت متنوع مشاغل مختلف از طریق نظام آموزشی امکان‌پذیر می‌گردد؛ لذا نیاز است که در این زمینه اطلاعات مناسبی در اختیار افراد گذاشته شود. به هر حال فقدان یک شبکه اطلاعاتی در زمینه‌های فوق‌الذکر دامنه بیکاری و بیکار شدن فارغ‌التحصیلان را تشدید می‌سازد. شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از موارد افراد تحصیل‌کرده برای دستیابی به شغل مورد نظر از پیگیریهای شخصی یا خانواده و دوستان استفاده کرده‌اند و سهم مؤسسات کاریابی ناچیز بوده است.

مسائل اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و اطلاعاتی و نگرشی که بیان گردید هرکدام بر بیکاری فارغ‌التحصیلان مؤثر هستند.

۷- پیشنهادهایی برای کاهش مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان

به لحاظ تفاوت در ماهیت بازار اشتغال و توسعه آموزشی در حال توسعه و توسعه یافته، ابزارهای کاهش مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان متفاوت خواهند بود. بازار اشتغال کشورهای در حال توسعه هنوز به حد اشباع نرسیده است، زیرا هنوز بخشی مدرن عرضه گسترش بیشتری دارد. با انتخاب تکنولوژی مناسب و رشد بخشی مدرن می‌توان به طور زیادی برای فارغ‌التحصیلان اشتغال ایجاد نمود. همچنین تعدیلهایی در دستمزد فارغ‌التحصیلان با توجه به جنبه‌های عرضه و تقاضا می‌تواند سودمند باشد. براساس الگوی کلاسیک، مداخله در تفاوت دستمزدهای بازار کار موجب کاهش تقاضا برای ورود به دوره‌های آموزش عالی می‌گردد. بهبود الگوی استخدام کارفرمایان، اطلاعات شغلی، راهنمایی حرفه‌ای و خدمات شغلی‌یابی تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارند. الگوی پذیرش رشته‌های مختلف را می‌توان با نیازهای نیروی انسانی در بازار کار هماهنگ ساخت. برای مرتبط ساختن آموزش عالی با بازار کار توسعه ساختارهای

جدید آموزشی و تلفیق آموزش با تجربه کاری ضروری است و باید برای جلب همکاری مؤسسات استخدام کننده با مؤسسات آموزش عالی در تنظیم سیاستهای آموزشی فعالیتهای بیشتری صورت گیرد.

کنترل کمی آموزش عالی نیز پیشنهاد شده است. اما این کنترل در مراحل اولیه بسیار دشوار است. زیرا تقاضای اجتماعی برای ورود به آموزش عالی فی نفسه نشان دهنده رشد فرهنگی جامعه است که به نوبه خود باید از جانب برنامه ریزان آموزشی به منزله یک نقطه عطف در نظر گرفته شود. گسترش سطوح پایین تر تحصیلات، تقاضای ورود به دوره های عالی تر را به دنبال دارد و این انتظارات باید به طرق مختلف ضمن هماهنگی با بخشهای اقتصادی و اجتماعی دیگر به نحو مطلوبی پاسخ داده شود. در کشورهایی که بیکاری فارغ التحصیلان آموزش عالی به صورت یک بحران درآمده، می توانند از راههای زیر به مقابله بپردازند.

الف - برگزاری امتحانات و پذیرش نمرات سطح بالا برای ورود به رشته های مختلف

ب - عرضه تدریجی یک نظام پرداخت شهریه برای افرادی که استطاعت آزاد دارند همراه با بورسیه دادن و یا وام به دانشجویان نیازمند

ج - انتخاب از طریق سهمیه بندی به عنوان یک متغیر کمی می تواند در توزیع منطقه ای یا نژادی افراد ورودی تأثیر بگذارد.

ه - تعویق ورود به آموزش عالی به مدت ۲ یا ۳ سال بعد از اتمام آموزش متوسطه، و توجه به تجربیات کاری افراد متقاضی ورود به آموزش عالی.

انتخاب تکنولوژی در سیاست توسعه باید با ملاحظه مسائل اشتغال باشد. هزینه کارگر در کشورهای در حال توسعه پایین است و تبعیت از الگوهای سرمایه گذاری کشورهای صنعتی غیرعقلانه است، زیرا در آن کشورها هزینه کارگر بالاست و سرمایه بواسطه ابزارهای مختلفی نظیر نرخهای بهره ارزان، دستورالعملهای پرداخت بدهی، سوبسیدهای دولتی و... ارزان شده است. توسعه بخش صنعتی و خدماتی می تواند به میزان زیادی فرصتهای اشتغال را گسترش دهد. سازماندهی مجدد برنامه های درسی نظام آموزش عالی با جهت گیری به سمت نیازهای اقتصاد درخصوص مهارتهای شناختی و مهارتهای مؤثری که خود اشتغالی فارغ التحصیلان را بوجود آورد، در کاهش

مسئله بیکاری آنان نیز مؤثر است.

تغییرات فوق‌الذکر زمانی امکان‌پذیر است که محیط سیاسی و اقتصادی مناسبی وجود داشته باشد. در این خصوص «مارتین کارنوی» معتقد است برای بررسی مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان باید روابط قدرت سیاسی و ماهیت بیکاری در بخشهای متفاوت بازار کار مورد تحلیل قرار بگیرند. زیرا بیکاری ناشی از روابط تخصیص‌آمیز کارگر و سرمایه‌دار، بیکاری ناشی از نوع سیاست‌گذارها و قوانینی است که به لحاظ وابستگی دولتها همواره به نفع سرمایه‌داران و کارفرمایان وضع می‌گردد، لذا بیکاری زمانی قابل حل است که نظام سیاسی مردمی حاکم باشد و اعتقاد راسخی به برطرف ساختن بیکاری داشته باشد. اما طیف سیاست‌گذارها بسیار وسیع است و موقعیت کاملاً یکسانی را نمی‌توان برای کشورهای در حال توسعه پیشنهاد نمود.

در پایان باید اشاره شود که به دلایل، بالا بودن هزینه‌های سالانه آموزش عالی، اهمیت سیاسی و اجتماعی دانشگاه و فارغ‌التحصیلان آن و مسئولیت نظام آموزش عالی در هدایت و توسعه سطوح دیگر آموزشی و بخشهای جامعه، حل مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیازمند تلاشهای ویژه‌ای است.

منابع مورد استفاده

- ۱- کارنوی . مارتین «آموزش و اشتغال، تحلیلی انتقادی» مترجم یداله مهرعلی زاده، انتشارات خوزستان، معارف، چاپ اول، بهار ۱۳۷۲.
- ۲- تودلرو. مایکل «توسعه اقتصادی در جهان سوم» دو جلد. مترجم غلامعلی فرجادی، تهران، وزارت برنامه و بودجه، سال ۱۳۶۵.
- ۳- فاجرلیند، اینجمار: «تعلیم و تربیت و توسعه ملی» مترجم، سیدمهدی سجادی، انتشارات تربیت، اسفند ۱۳۷۰.
- ۴- راج، جانت و جان «جامعه شناسی فقر» ترجمه احمد کریمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۵- کارنوی، مارتین - لوین، هنری ام: «بن بست اصلاحات آموزشی» ترجمه محمدحسن امیرتیموری، نشر روز، تهران، ۱۳۶۷.
1. B.C Sanyal, "Graduate unemployment and education" Economics of Education, Research and Studies, Edited by G. Psacharopoulos. The World Bank, U.S.A 1987.
 2. J.P. Jallad. "Youth Unemployment and Education" Economic of Education, Research and Studies, Editted by G. Psacharopoulos. The World Bank, U.S.A 1987.
 3. H.M. Levin, "Work and Education" Economic of Education Research and studies. Edited by G. Psacharopoulos. The World Bank, U.S.A 1987.
 4. S. Rosev. Job Information and Education. Economic of Education. Edited by G. Psacharopoulos, The World Bank, Washington, DC U.S.A 1987.
 5. R. MC. Nabb. Labour market theories and education 1987.
 6. Psacharopoulos G, Sanyal BC 1981 Higher Education and Employment. The IIEP Experience in Five less Developed Countries. Fundamentals of Educational Planning Series.
 7. Blawg M, 1973. Education and the Employment Problem in Developing Countries. International labour Organization, Geneva.